

روایات خلقت نوری و موضع سه حکیم بزرگ: صدرالمتألهین، فیض کاشانی و علامه طباطبایی*

- سیده زهرا موسوی^۱
- سیدمرتضی حسینی شاهرودی^۲
- محمدعلی وطن دوست حقیقی مرند^۳

چکیده

یکی از مهم‌ترین مباحث اعتقادی، مسئله جایگاه وجودی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله پیش از مرتبه طبیعت است. شناخت و فهم صحیح این مسئله، در بسیاری از مسائل دیگر همچون تفویض امور خلائق، وساطت حضرات معصومین در آفرینش و برخی دیگر از حقوق ایشان بر مخلوقات، تأثیر قابل توجهی خواهد داشت. یکی از راه‌های شناخت این مهم، بررسی روایات خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام است. در این پژوهش تلاش شده تا با گردآوری کتابخانه‌ای اطلاعات و به مدد تحلیل و توصیف داده‌ها، به دیدگاه سه حکیم عالی قدر در جهان اسلام، ملاصدرا، فیض کاشانی و علامه طباطبایی، و در ضمن آن، به سه روایت در این

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۲۳ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۲.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه فردوسی مشهد (zmousavibaygi@gmail.com).
۲. استاد دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول) (shahrudi@um.ac.ir).
۳. استادیار دانشگاه فردوسی مشهد (ma.vatandoost@um.ac.ir).

باب اشاره شود. حاصل به دست آمده چنین است که هر سه فیلسوف، روایات خلقت نوری را پذیرفته و لازمه آن را عینیت عقل اول و نور پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام می دانند.

واژگان کلیدی: خلقت نوری، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله عقل اول، روایات.

مقدمه

مسئله خلقت نوری و لوازم آن، از جمله مسائلی است که از یکسو مرتبط به علوم ناظر به روایات و از سوی دیگر مربوط به فلسفه است. از آنجایی که باور به خلقت نوری پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، برآمده از متن و بطن روایات است، به دانشمندان علم حدیث مربوط می شود و از این جهت که با بحث صادر نخستین همسو می شود، به فلسفه و حکمت مرتبط می گردد. در این پژوهش تلاش شده است تا دیدگاه سه فیلسوف بزرگ که هر سه با اختلاف اندک، جامع معقول و منقول بوده اند، پیرامون خلقت نوری پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام بررسی گردد.

به منظور بررسی دیدگاه این سه حکیم بزرگ، نخست اصل مسئله خلقت نوری و لازمه فلسفی آن در روایات خاطر نشان می شود و سپس به آراء صدر المتألهین، فیض کاشانی و علامه طباطبایی اشاره می گردد. شایان ذکر است که در این پژوهش، اصل صحت انتساب روایات مذکور به معصوم علیه السلام مفروض گرفته شده است. همچنین در سراسر این پژوهش تلاش شده تا از مسائل ظریف اختلافی که احیاناً در برخی مواضع وجود دارد، چشم پوشی شود؛ نظیر تفاوتی که به عقیده برخی، میان صادر نخستین و عقل اول در فلسفه ملاصدرا وجود دارد.

۱. تبیین فلسفی روایات خلقت نوری

مسئله روایات خلقت نوری از دو جهت قابل بررسی است؛ نخست اصل پذیرش این روایات، و دوم چستی معنا و تفسیر این روایات. فلاسفه عموماً در پذیرش اصل روایات اختلاف نظر ندارند؛ اما در تفسیر روایات خلقت نوری متفاوت عمل کرده اند. این روایات را می توان به دو گونه تفسیر کرد؛ تفسیر نخست آنکه ظرف تحقق خلقت

نوری در قوس نزول باشد؛ چنان که از ظاهر این روایات برمی آید. تفسیر دیگر آنکه این روایات را مربوط به قوس صعود بدانیم.^۱ در این بخش تلاش شده تا با اصول فلسفی، تفسیر مطابق با قواعد حکمی از روایات به دست آید.

۱-۱. از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است:

«أَنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا قَبْلَ الْخَلْقِ بِالْفِي أَلْفِ عَامٍ فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ لِتُسَبِّحَنَا» (مفید، ۱۴۱۳: ۹۱)؛ همانا خداوند ما را دو هزار هزار سال قبل از خلائق آفرید و ما خدا را تسبیح کردیم و به واسطه تسبیح ما، ملائکه تسبیح نمودند.

در روایت فوق، تصریح به تقدم آفرینش پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام بر ملائکه بلکه بر جمیع مخلوقات شده است. پیش از بیان وجه حکم فوق باید گفت نشئه‌ای که روایت بدان اشاره دارد، به دلیل وجود ملائکه در آن نشئه، عالم طبیعت نیست. به همین جهت زمانی که امام علیه السلام به آن اشاره دارد، زمانی که ما می‌شناسیم نیست؛ زیرا حکما معتقدند که زمان، کم متصل غیر قارّی که مقدار حرکت است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۲۹۵/۱)، در عوالم غیر از طبیعت یعنی عوالم فاقد استعداد و ماده وجود ندارد (ابن سینا،

۱. میرداماد روایات خلقت نوری را در قوس صعود معنا می‌کند. وی در بیان مراتب مختلف نظام وجود، نخستین مخلوق در قوس نزول را عقل اول معرفی می‌کند. اما به عقیده او، ختم نظام آفرینش به جوهر ناطقی است که در کمالات قوه نظری و عملی تام گردیده، به مرتبه عقل مستفاد رسیده و موازی، مضاهی و مکافی صادر نخستین یعنی عقل اول شده است (میرداماد، ۱۳۸۰: ۱۱-۱۳). این نفس کامل انسانی، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است (همو، ۱۳۷۴ الف: ۳۹۶) که در سلسله عود به منزله عقل اول در سلسله بدو است (همو، ۱۳۷۴ ب: ۱۰۲). البته این ویژگی، اختصاص به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله ندارد؛ بلکه تمام نفوس قدسی و عرفای کامل با توجه به میزان معقولاتشان، در قوس صعود به ازای یکی از عقول فعال قرار می‌گیرند (همو، ۱۳۸۱-۱۳۸۵: ۱/۵۴۵).

او در شرح حدیث چهاردهم کافی نیز تصریح می‌کند که نفس کامل انسانی که در قوس صعود هم‌رتبه با صادر اول در قوس نزول است، نفس نفیس ختم رسل صلی الله علیه و آله می‌باشد (همو، ۱۴۰۳: ۴۰) و منزلت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در قوس صعود، منزلت عقل اول در قوس نزول است (همو، ۱۳۷۴ الف: ۳۹۶ و ۳۹۸: همو، ۱۳۸۱-۱۳۸۵: ۱/۵۴۵). همان گونه که در سلسله بدو، واسطه‌ای میان حق تعالی و صادر اول نیست، در سلسله عود، واسطه‌ای میان حق تعالی و ایشان وجود ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله که به سبب اتصال شدید به جواهر عقلیه، به مثابه جوهر عقلی شده است (همو، ۱۳۸۰: ۲۶)، همانند عقل اول، مشتمل بر تمام صور عالم می‌باشد (همان: ۱۴) و دلیل اینکه گفته می‌شود عقل اول، نور پیامبر است (همو، ۱۳۷۴ ب: ۱۰۲) و اینکه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله گاهی فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعُقُلَ» و گاهی فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»، همین امر است (همو، ۱۳۱۳: ۳۵).

۱۴۰۴: ۱۴۰). بر این اساس، مقصود تقدم زمانی نیست؛ بلکه مقصود تقدم رتبی و وجودی اهل بیت علیهم‌السلام بر ماسوی الله است. اما اینکه امام علیه‌السلام تصریح به تقدم وجودی خارج از سلسله زمان نکرده است، از باب «أَمْرُنَا أَنْ نَكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۳/۱) است.

به این ترتیب با توجه به فرمایش امام علیه‌السلام و با توجه به ظرف ثبوت حکم این روایت، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام بر ملائکه و موجودات مادون، تقدم بالشرف داشته و رتبتاً در مرتبه فوق آن‌ها موجود شده‌اند. اما آنکه گفته شد این تقدم در شرافت و رتبه وجودی بر جمیع مخلوقات است، به این دلیل می‌باشد که با توجه به روایت فوق، ملائکه به سبب تسبیح اهل بیت علیهم‌السلام، حق تعالی را تسبیح می‌کنند. پس اگر ایشان تقدم بر ملائکه نداشته باشند، تأثیر اخس بر اشرف لازم می‌آید؛ زیرا ملائکه‌ای که به حسب فرض، دارای مرتبه‌ای فوق مرتبه اهل بیت علیهم‌السلام هستند، به سبب تسبیح ایشان خداوند را تسبیح می‌کنند.

ممکن است گفته شود که مقصود از ملائکه، تمام ملائکه نیست. در پاسخ می‌گوییم که در روایت، واژه «الملائکه» به صورت جمع همراه با «ال» آمده است. بر اساس قواعد ادبی، جمع محلی به «ال» تا زمانی که مقید نشود، افاده عمومیت می‌کند. بنابراین مقصود از تقدم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام بر ملائکه، تقدم بر تمام ملائکه است؛ اعم از ملائکه عقلی و مثالی. بر اساس تحلیل مذکور، حقیقت و نور وجود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام بر تمام مخلوقات تقدم دارد و به این ترتیب، آنچه نخستین متعلق قدرت حق تعالی واقع گشته است، نور پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خاندان آن حضرت علیهم‌السلام است.

۲-۱. در روایات آمده است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خطاب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ وَلَا شَيْءَ مَعَهُ، فَخَلَقَنِي وَخَلَقَكَ رُوحَيْنِ مِنْ نُورٍ جَلَالِهِ فَكَانَ أَمَامَ عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ نُسَبِّحُ اللَّهَ وَنُقَدِّسُهُ وَنُحَمِّدُهُ وَنُهَلِّلُهُ وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ... فَأَوَّلُ خَلْقِي إِفْرَارًا بِالرُّبُوبِيَّةِ أَنَا وَأَنْتَ...»^۲ (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۵/۴):

۱. به ما امر شده تا با مردم به اندازه عقلشان سخن بگویم.
۲. به جهت رعایت اختصار، تنها بخشی از روایت که مرتبط با مسئله مورد بحث است، آورده شده است.

یا علی، همانا خداوند بود و هیچ چیز همراه او نبود. پس روح من و تو را از جلالش آفرید و ما در برابر عرش رب العالمین تسبیح و تقدیس و حمد او را می‌گفتیم، پیش از اینکه آسمان‌ها و زمین‌ها آفریده شوند... اولین مخلوقی که اقرار به ربوبیت کرد، من و تو هستیم.

برخی معتقدند که این روایت به نحوی، دلالت بر کینونت سابق ارواح بر عالم اجسام دارد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳ الف: ۶۱). اما نکته دیگری که از این روایت استنباط می‌شود، نحوه خاص کینونت سابق پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ است. به عبارت دیگر، این روایت صریح در تقدم خلقت نوری پیامبر ﷺ و امام علیؑ به عنوان نخستین فعل الهی است. دلیل بر این سخن را به دو گونه می‌توان بیان کرد.

بیان نخست: حکما بر این باورند که اصل عالم، قدیم است و خداوند همواره از ازل، نامتناهی آفریده است و مقصود از نصوص حامل این معنا که «كان الله ولا شيء معه»، مرتبه ذات اقدس الهی است که هیچ ممکنی در این مقام، همتای او نیست (آشتیانی، ۱۳۷۷: ۲۵۴). پس از این مرتبه، شریف‌ترین موجود، مخلوق بی‌واسطه خداوند است (مدرس زنوزی، ۱۳۷۸: ۳/۳۱۴) که این موجود بر اساس تصریح روایت، روح و حقیقت پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ است که پیامبر ﷺ پس از بیان مرتبه الهی بدان اشاره می‌فرماید.

بیان دوم: بر اساس مبانی فلسفی، پس از مرتبه واجب، عالی‌ترین مرتبه نظام وجود، نزدیک‌ترین نشئه به عالم ربوبی است که حکما از آن تعبیر به عالم عقول می‌کنند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳ ب: ۴۵۰). این عقول که سلسله‌ای از موجودات دارای ادراک‌اند و اساساً به همین اعتبار، آن‌ها را عقل می‌نامند (همان: ۴۵۱)، خداوند یعنی علت خود را می‌شناسند. این شناخت، لوازمی از جمله اقرار به ربوبیت حق تعالی دارد؛ چرا که بر خلاف عالم ماده، حجاب ماده و موانع نفسانی در این عالم وجود ندارد (طباطبایی، ۱۳۹۱: ۲۱۴). بر این اساس، از آنجا که اقرار به ربوبیت، مستلزم علم به رب است، نخستین عقل بدین سبب که نخستین عالم به رب العالمین است، نخستین اقرارکننده به ربوبیت نیز می‌باشد.

با توجه به تفسیر فوق، این روایت نیز دلالت بر تقدم خلقت نوری و حقیقت پیامبر

اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام دارد.

۳-۱. از پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با عبارات و الفاظ متعددی نقل شده است که حضرت، خود را اولین مخلوق الهی معرفی کرده است؛ برای نمونه می‌توان به سه روایت ذیل اشاره کرد:

- «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ رُوحِي» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۰۹/۵۴)؛ نخستین چیزی که خداوند آفرید روح من بود.

- «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي» (همان: ۹۷/۱)؛ نخستین چیزی که خداوند آفرید نور من بود.

در روایت دیگری نیز آمده است که جابر بن عبدالله از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره اولین مخلوق خداوند سؤال کرد. حضرت فرمود:

«يَا جَابِرُ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورَ نَبِيِّكَ» (دبلمی، ۱۴۲۷: ۱۹۵)؛ ای جابر، نخستین چیزی که خداوند آفرید، نور نبی‌ات بود.

این گروه روایات، نیازمند تفسیر و تحلیل فلسفی نیست و صریح در این مطلب است که صادر اول، پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. ممکن است گفته شود که اولیت در این موضع، اول رتبی است و این روایات بر حسب قوس صعود است؛ به این بیان که حقیقت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در قوس صعود، متحد یا به ازای عقل اول در قوس نزول است (میرداماد، ۱۳۷۴ الف: ۳۹۶). پس به این اعتبار، حقیقت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هر موجود دیگری که متحد یا به ازای عقل اول باشد، اول مخلوق است. در نتیجه این روایات به معنای اول مخلوق بودن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در قوس نزول نخواهد بود.

پاسخ این است که اولاً تأویل فوق، خلاف ظاهر عبارت است؛ زیرا عبارت «خَلَقَ» بر قوس نزول دلالت دارد و هنگامی که قرینه‌ای نباشد، تأویل به خلاف ظاهر جایز نیست. ثانیاً می‌پذیریم که اولیت در کلام نبی خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، اولیت رتبی است. ولی همین امر ناقض مدعای فوق است؛ زیرا بر اساس مبانی فلسفی، معلول نه تنها از مرتبه علت خود فراتر نمی‌رود (همان: ۳۷۴)، بلکه به نحو اصالت، هم‌رتبه با او قرار نمی‌گیرد.

با توجه به این امر، اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در قوس نزول، چه بی‌واسطه و چه باواسطه، معلول عقل اول باشد، در قوس صعود به ازای عقل اول و در رتبه آن قرار نمی‌گیرد؛ زیرا فرض اتحاد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با عقل اول در قوس صعود، اگر به معنای وحدت باشد،

لازمه‌اش وحدت علت و معلول است که بیان بطلان آن گذشت، و اگر مقصود از اتحاد، نحوه‌ای از اتحاد مانند اتحاد اصل و فرع یا حقیقت و رقیقت باشد، در این صورت با اولیت پیامبر صلی الله علیه و آله سازگار نیست؛ زیرا حضرت صلی الله علیه و آله معلول و رقیقه عقل اول است و علت و معلول، حقیقت و رقیقت در یک رتبه واقع نمی‌شوند.

حال که با توجه به روایات فوق، مسئله خلقت نوری و به عبارت دیگر، تقدم آفرینش نور و حقیقت وجودی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام روشن شد، می‌توان به موضع‌گیری سه حکیم برجسته در فلسفه اسلامی اشاره کرد. به منظور فهم موضع صدرا، فیض و علامه و نیز تفسیر ایشان از روایات خلقت نوری، کینونت سابق پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و جایگاه وجودی آن حضرت صلی الله علیه و آله در آثار این سه حکیم مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته است.

۲. صدرالمتألهین، ملاصدرا

ملاصدرا مؤسس حکمتی که میان برهان و قرآن و عرفان پیوند برقرار کرد، فیلسوفی عارف و متعهد به دین است که فلسفه مخالف کتاب و سنت را مستحق نابودی می‌داند (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۳۰۳/۸). او در عین حال که این سه عنصر را در کنار هم قرار داده است، اما در هر اثری، به شیوه‌ای متناسب با هدف نگارش آن اثر عمل کرده است. به همین دلیل باید به اقتضائات متفاوت آثار ملاصدرا توجه داشت. وی در برخی آثارش، یک حکیم متأله، و در برخی آثار دیگر، یک عارف محقق است. او گاهی پس از بیان آراء فلاسفه گذشته، به انتقادهای متکلمان به آنان پاسخ می‌دهد و مدافع سرسخت گذشتگان می‌شود؛ اما همو در مواضع دیگر، همان سخنانی را که سخت از آن‌ها دفاع کرده است، رد و نظریه جدیدی مطرح می‌کند.^۱ این امور موجب شده است که استخراج دیدگاه‌های حقیقی ملاصدرا امری دشوار باشد.

رویکرد صدرالمتألهین نسبت به روایات خلقت نوری و به تبع آن جایگاه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله پیش از عالم طبیعت، از عملکرد کلی او مستثنا نیست. در این مسئله، او در

۱. برای نمونه می‌توان به عملکرد صدرالمتألهین پیرامون مسئله وجود ذهنی اشاره کرد.

بیشتر آثار فلسفی اش، نزدیک به رویکرد سایر حکما عمل کرده و بر مبنای قوم سخن گفته است؛ اگرچه عبارات موجزی دارد که خلاف سخنان مشهور اوست. نگارندگان در این بخش کوشیده‌اند تا پس از بیان هر دو دسته عبارات و با توجه به مبانی وی، دیدگاه صدرالمতألّهین پیرامون کینونت سابق پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و در نتیجه موضع وی را در باب روایات خلقت نوری و مهم‌ترین لازمه آن یعنی نخستین مخلوق بودن نور پیامبر صلی الله علیه و آله بیان کنند.

ملاصدرا در آثارش، علاوه بر مسائلی که حکمای گذشته پیرامون نبوت و لوازم آن مطرح کرده‌اند، به نحوی گسترده‌تر درباره پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بحث کرده است (همان: ۵۵۳/۷). در اصل مسئله نبوت و لوازم آن، حکما با اندکی تفاوت، باورهای یکسانی را مطرح کرده‌اند. ملاصدرا نیز مانند سایر حکما، خلیفه خداوند و رئیس مردم را کسی می‌داند که عاقله و متخیله او در نهایت کمال باشد و بتواند در هیولای عالم تصرف کند (همو، ۱۳۵۴: ۴۸۰-۴۸۲)، به بیان دیگر، نبی شخصی است که قوای عاقله، متخیله و حاسه او در غایت کمال باشد. او نیز بر این باور است که کمال قوه عاقله، اتصال به عالم عقول، و کمال قوه خیال، اتصال به عالم مثال، و کمال قوه حس، تصرف در عالم طبیعت است (همو، ۱۳۹۳ الف: ۳۴۱). از این رو تصریح می‌کند که شخص نبی، جامع هر سه ویژگی در بالاترین و عالی‌ترین سطح است (همان: ۳۴۴).

در عبارات صدرالمتألّهین پیرامون جایگاه و ویژگی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله در دو موطن دنیا و آخرت، اختلافی به چشم نمی‌خورد. اما سخنان وی نسبت به جایگاه وجودی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از عالم طبیعت متفاوت است. عبارات او را در این زمینه می‌توان به دو مجموعه کلی تقسیم کرد؛ بر اساس عبارات نخستین مجموعه، ملاصدرا عقل اول را موجودی غیر از ذات و حقیقت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله می‌داند، در حالی که آنچه از عبارات مجموعه دوم به دست می‌آید، نمایانگر وحدت عقل اول و روح پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است. در ادامه به این دو مجموعه متفاوت از عبارات ملاصدرا اشاره خواهد شد.

مجموعه اول: تغایر عقل اول و روح پیامبر صلی الله علیه و آله

گاهی ملاصدرا در تبیین کینونت سابق پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، عقل اول را موجودی غیر

از وجود پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله معرفی می کند. برخی عبارات ملاصدرا که بیانگر این امر می باشد، به شرح زیر است.

۱- ملاصدرا در موضعی، از اتحاد نفوس معصومان علیهم السلام با عقل اول در قوس صعود سخن می گوید (همو، ۱۳۸۳: ۱۵۲/۴). بر این اساس، نفس پیامبر صلی الله علیه و آله با حدوث بالبدن در عالم طبیعت مانند سایر نفوس ایجاد می شود؛ اگرچه پس از برانگیخته شدن به پیامبری، نفس ایشان صلی الله علیه و آله از تمام ممکنات ممتاز (همو، ۱۳۶۱ الف: ۲۴۳) و مضاهمی با عقل اول می گردد (همو، ۱۳۶۱ ب: ۲۶/۷). به عبارت دیگر، ماهیت انسانی پیامبر صلی الله علیه و آله از حیث بشریت، مانند سایر نفوس است؛ اما جوهر نفس نبی صلی الله علیه و آله به تمام هویت و از این حیث که به نهایت مرتبه هر عقل و هر نفسی رسیده است، شریف ترین و کامل ترین نفس انسانی است (همو، ۱۹۸۱: ۲۴۶/۸) و همان گونه که در قوس نزول، میان حق و ارواح عقلیه واسطه ای نیست، در قوس صعود، میان حق و ارواح نبویه نیز واسطه ای نیست (همو، ۱۳۶۱ ب: ۶۹/۳).

۲- در برخی موارد دیگر، ملاصدرا حقیقت محمدیه را همان عقل اول معرفی می کند (همان: ۶۶/۳، ۳۶۵/۴ و ۳۸۳). اما میان آن و روح پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تمایز قائل می شود. او در بخشی از تفسیر آیه نور پس از اظهار وحدت حقیقت محمدیه و عقل اول، به عنوان امری مغایر و محاذی با مرتبه عقل اول، به ذات پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله اشاره می کند؛ گویی ذات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همچون آینه ای ظهور تام عقل اول را در قوس صعود به نمایش می گذارد (همان: ۳۶۵/۴).

۳- او در موضعی دیگر، روح محمدی را امری غیر از عقل اول و به عنوان برترین و کامل ترین معلول آن معرفی می کند (همان: ۳۸۵/۴).

۴- از موارد دیگری که ملاصدرا به تغایر عقل اول و روح پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله اشاره می کند، مسئله شفاعت است. او در بیان و تبیین مسئله شفاعت می گوید که مأذون برای شفاعت اولاً و بالذات حقیقت محمدیه است؛ حقیقتی که در بدو نظام وجود، عقل اول و قلم اعلی نام دارد و ظهور جسمانی آن، محمد بن عبدالله است، چنان که عقل دوم، در عالم طبیعت به صورت مسیح بن مریم علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام ظاهر شده است (همان: ۱۲۸/۴).

مجموعه دوم: وحدت عقل اول و روح پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله

علی‌رغم شواهد فوق، قرائنی نیز در کلام صدرالحکما وجود دارد که حاکی از کینونت سابق انبیاء و وحدت عقل اول و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است. این عبارات چنین است:

۱- ملاصدرا در شرح اصول کافی نسبت به ذوات مقدس معصومان علیهم السلام تصریح می‌کند که این ذوات متحد با عقل اول‌اند و این مطلب، سخنی غامض و شریف است که به تعبیر صدرا، اوحدی نادر از حکمای الهی و عرفای بزرگ آن را می‌یابند (همو، ۱۳۸۳: ۱۵۳/۴). سپس به عنوان مؤید به چند حدیث اشاره می‌کند و در پایان می‌گوید:

«همین مقدار که نقل کردیم، برای شخص بصیر و بینا کفایت می‌کند و برای کندذهن منکر، چند برابر این روایات هم کفایت نمی‌نماید و جمیع آن‌ها دلالت بر این دارند که برای انسان کامل، مرتبه‌ای در بدایت است که این مرتبه به دنبال مرتبه حق تعالی است و این مرتبه، مرتبه عقول مفارق و جواهر قدسی است که از این مرتبه به هنگام نزول از حق به خلق تنزل می‌یابد. این مرتبه عین همان مرتبه‌ای است که هنگام صعود از خلق به حق به سوی آن برمی‌گردد» (همو، ۱۳۹۳: ب: ۳۴۱-۳۴۲).

ممکن گمان شود که مقصود ملاصدرا از اتحاد با عقول، ناظر به قوس صعود است؛ اما این سخن با قرائن کلام وی سازگار نیست. اولاً او تصریح می‌کند که این اتحاد را اوحدی نادر از حکما الهی و عرفای بزرگ می‌یابند. ثانیاً سخنی که در پایان این بحث مطرح می‌کند، جایی برای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد که مقصود او از اتحاد، وحدت و این‌همانی عقول و مرتبه عالی وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است.

۲- دیگر عبارت ناظر به مسئله این فصل، کلام صدرالمتألهین در مباحث نفس سفار است. او پس از اشاره به قدم نفوس از آن جهت که در علم مبادی وجودشان، موجودند، می‌گوید:

«فللنفوس الكاملة من نوع الإنسان أنحاء من الكون بعضها عند الطبيعة وبعضها قبل الطبيعة وبعضها ما بعد الطبيعة علی ما عرفه الراسخون فی الحکمة المتعالیة» (همو، ۱۹۸۱: ۳۳۲/۸).

به نظر می‌رسد صدرالمتألهین با افزودن این جمله به بیانات قبل خود، نحوه قدم

نفوس کامل را از نحوه قدم سایر نفوس ممتاز کرده است. دلیل ما بر این ادعا، وصف «کامل» برای نفوس و نیز تصریح او بر اینکه «راسخان در حکمت متعالیه انحاء نفوس کامل را می‌شناسند» می‌باشد. اگر مراد صدرالمثالین چنین باشد که انحاء وجود انسان کامل مانند سایر انسان‌هاست، پس چرا نفوس کامل را از سایر افراد انسان جدا کرده است؟ همچنین اگر مقصود آخوند از قدم نفوس کامل، قدم به تبع وجود علمی آن‌ها نزد مبادی وجودشان باشد، چرا تأکید می‌کند این مطلبی است که راسخان در حکمت متعالیه آن را می‌فهمند، حال آنکه قدم به تبع صور علمی مفارقات بر همگان آشکار است؟!

۳- یکی دیگر از مواضعی که ملاصدرا تصریح بر کینونت سابق انبیاء علیهم‌السلام می‌کند، در رساله جیلانیه است. او در پاسخ به اعتراض ملاشمسا به تعارض برخی آیات و روایات، و به تغایر سخنان برخی از اکابر عرفا، با حدوث بالبدن نفس می‌گوید میان نفس انسانی و روح انسانی تفاوت است؛ روح انسانی قدیم است، اما تنها انبیاء علیهم‌السلام و کمال عرفا دارای این نحوه کینونت هستند (همو، ۱۳۷۵: ۱۱۹) و به این ترتیب، مقصود در آیات و روایات مراد، ارواح است و این ارواح حادث به حدوث بدن نیستند (همان: ۱۲۰).

۴- تصریح صریح دیگر او بر این همانی عقل اول و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، در شرح نخستین حدیث باب عقل و جهل در اصول کافی مشهود است. او خطاب به سالکینی که در مسیر عرفان، به سوی خداوند می‌روند، می‌گوید بدانید عقلی که مراد روایت است، نخستین مخلوق، اقرب و اشرف مجعولات است. اختلافاتی که در نام اولین مخلوق در بعضی روایات دیده می‌شود، در حقیقت نام‌های متکثری است که به ذات و وجود واحد نظر دارد. این مخلوق، کمال و حقیقت پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده و هر کس نیک بنگرد، تصدیق می‌کند که این روایت، شرح حال روح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. خداوند روح نبی خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دارای نطقی آفرید. سپس به او فرمان داد: از باب رحمت بر مخلوقات، به زمین کثرت هبوط کن. پس از آن امر کرد: به سوی پروردگارت و مقام اصلی خود بازگرد. آنگاه فرمود: به عزت و جلالم، مخلوقی محبوب‌تر از تو نزد خودم نیافریدم (همو، ۱۳۸۳: ۲۱۶-۲۱۸).

او در میانه شرح این حدیث با صراحت می‌گوید که مقصود از «نحن الآخرون

السابقون»، آخر در خروج و ظهور، و اول در خلق و وجود است؛ پیامبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بذکر درخت عالم امکان است؛ نور وجود او همراه هر پیامبری بوده و در زمان خاص، به صورت شخص محمد بن عبدالله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظهور جسمانی یافته است (همان: ۲۱۸/۱).

۵- یکی دیگر از تصریحات ملاصدرا در این مسئله، ذیل روایتی ناظر به آیه «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (اسراء/ ۸۵) است. او می‌گوید جماعتی که گمان کردند حق تعالی علم به روح را مختص خود قرار داده و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به حقیقت روح، عالم نیست، در غایت جهل به مقام پیامبرند؛ چرا که روح، حقیقت ذات پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، پس چگونه ممکن است که ایشان ذات خود را نشناسد؟! به عقیده صدرالمتألهین، جمیع ارواح از مجرای روح واحدی که روح پیامبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، آفریده شده‌اند؛ روحی که نخستین متعلق قدرت ازلی حق تعالی است و خداوند به سبب شرافتش، آن را مضاف به خود قرار داد و از آن به «روح خود» تعبیر کرد. از این رو به عقیده صدرالمتألهین، پیامبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پدر روحانی آدم ابوالبشر و سایر انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام است؛ اگرچه آنان پدران جسمانی پیامبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند (همان: ۳۸۲/۳-۳۸۳).

۶- صدرالمتألهین در موضعی، حقیقت محمدیه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و روح نبی خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را یکی دانسته است. وی در تفسیر فقره‌ای از آیه‌الکرسی می‌نویسد:

«إِذَا كَانَ رُوحُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَى الْحَقِيقَةِ الْمَحْمَدِيَّةِ، مَتَّحِدًا مَعَ الْعَقْلِ الْأَوَّلِ فَيَلْمُ أَنْ يَكُونَ أَرْثًا وَأَبْدِيًّا مِنْ حَيْثُ حَقِيقَتِهِ، حَادِثًا مِنْ حَيْثُ بَشَرِيَّتِهِ» (همو، ۱۳۶۱: ۱۳۶۴).

و به همین سبب است که اول چیزی که آفریده شد، روح پیامبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است (همان: ۱۳۳/۴) و سایر ماسوی به واسطه روح ایشان صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آفریده شده‌اند. آنچه این مطلب را تأیید می‌کند، آیه شریفه «الَّتِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (احزاب/ ۶) است؛ چرا که اگر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علت حقیقی برای آفرینش نبود، چگونه اولویت حقیقی بر خلاق می‌داشت؟! (همان: ۱۳۵/۴). پس روح ایشان صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مبدأ آفرینش در قوس نزول و مرجع مخلوقات در قوس صعود است و فیض حق تعالی جز از طریق روح پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن نمی‌رسد.

۱. شایان ذکر است که وی در موضعی دیگر، این تعبیر را برای عقل اول به کار می‌برد: «والعقل الأول أول ما يفتح به باب الفيض والإبداع ونسبته إلى سائر الجواهر الروحانية نسبة آدم إلى أولاده» (صدرالدين شيرازي، ۱۳۶۰: ۷۸).

با توجه به عبارات ملاصدرا و رویکرد وی در بیان آراء نهایی اش، به نظر می‌رسد ملاصدرا عقل اول و روح پیامبر صلی الله علیه و آله را وجود واحد دارای مراتب می‌داند. بر این اساس، چنین نیست که عقل اول در مرتبه طبیعت، گاهی به صورت ابراهیم علیه السلام، گاهی در هیئت موسی علیه السلام و گاهی نیز در ردای خاتم انبیاء ظاهر شود؛ بلکه رابطه عقل اول با شخص محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله رابطه‌ای انحصاری است. مرتبه عالی وجود پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله عقل اول، و نازل‌ترین مرتبه وجودی ایشان صلی الله علیه و آله، برترین مخلوق عالم طبیعت است. اکنون که عینیت صادر اول و نور نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله روشن گشت، موضع ملاصدرا در باب روایات خلقت نوری و چگونگی تفسیر وی از این روایات آشکار می‌گردد.

۳. ملا محمد محسن فیض کاشانی

فیض کاشانی از مشهورترین شاگردان صدر المتألهین است که علاوه بر آشنایی با حکمت، مذاقی عرفانی و در حدیث‌شناسی ید بیضاء داشته است (همو، ۱۳۸۷: ۲۶۷). موضع او پیرامون روایات خلقت نوری و لوازم آن، بسیار روشن‌تر از استادش است. فیض کاشانی در مواضع متعدد به اندک بهانه‌ای خاطر نشان می‌کند که عقل اول، همان روح پیامبر و نور محمدی صلی الله علیه و آله (فیض کاشانی، ۱۳۸۳: ۳۹/۱؛ همو، ۱۳۸۷: ج ۴۱) است و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله افضل و اول و مقصود آفرینش است (همو، ۱۳۸۷ الف: ۲۱۶). وی ذیل فراز «خَلَقَكُمْ اللهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَ شِهِ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ» در زیارت جامعه تصریح می‌کند که خاندان عصمت علیهم السلام پیش از سایر مخلوقات آفریده شده‌اند و انشاء ایشان در نشئات مادون، از باب انعام انسان‌هاست (همو، ۱۴۰۶: ۱۴/۱۵۷۶).

فیض در شرح نخستین حدیث اصول کافی می‌نویسد عقل نخستین که اول مخلوق حق تعالی است، بعینه همان نور پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است و حقیقت وجودی اهل بیت و سایر انبیاء علیهم السلام از آن نشئت گرفته است. سپس روایاتی نظیر «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي» را به عنوان مؤید سخن خود می‌آورد (همو، ۱۳۸۳: ۳۷/۱). او نیز همانند استادش، مقصود از «أَقْبَلُ» را تنزل و به بیان ادق توجه به کثرات و افاضه خلایق یاذن الله، به سبب رحمت

بر عالمیان، و مراد از «أدبر» را صعود و توجه به جانب وحدت می‌داند. اقبال آن جناب، ایجاب تکوینی است و ادبار آن حضرت، تکلیف تشریحی است (همان: ۳۸/۱).

به بیان دیگر، باطن وجود پیامبر ﷺ، عقل اول است و ظاهر وجود ایشان، محمد بن عبدالله ﷺ است که در زمان و مکان معین متولد شده و سپس به حسب ظاهر از دنیا رحلت کرده است. هر یک از مراتب ظاهر و باطن حکمی دارد که خاص همان نشئه است. حکم مرتبه باطنی پیامبر ﷺ، افاضه تکوینی و حکم مرتبه ظاهری، عبادت تشریحی است. فیض کاشانی این باور را که باطن پیامبر ﷺ در قوس صعود هم‌رتبه با عقل اول است، شیوه اهل نظر معرفی می‌کند و در مقابل، تبیین خود را شیوه موحدان می‌شمارد (همان).

او درباره مسئله تقدم ارواح بر اجساد می‌گوید ارواح انبیاء ﷺ همان ارواح قدسی و عقول جبروتی‌اند که مقدم بر اجسادشان به وجود عینی موجود شده‌اند. اما این حکم تنها درباره کمال و خواص است و حقیقت سایر انسان‌ها پس از تکمیل مزاج، با بدن در مرتبه مثالی حادث می‌شود (همو، ۱۳۸۷ الف: ۹۸-۱۰۰). سپس وی به عنوان مؤید شرعی، احادیث متعددی را در این باب نقل می‌کند (همان: ۱۰۱).

در برخی مواضع که فیض پرده از رخ عارفانه‌اش می‌کشد و روح عرفانی‌اش غالب بر کلمات او می‌شود، اظهار می‌کند که انسان کامل محمدی ﷺ، اول و آخر، ظاهر و باطن، عبد و رب است (همان: ۲۱۴). اصل و منشأ و معاد و مبدأ همه ممکنات، حقیقت محمدی و نور احمدی ﷺ است؛ حقیقتی که صورت معلومیت حق تعالی، جامع جمیع اسماء و صفات علیا و مظهر تام کمالات تنزیهی و تشبیهی است. میان حق تعالی و آن حضرت واسطه‌ای نیست و پس از آن جناب، ائمه اثنا عشر و سایر انبیاء ﷺ، کاملان و محبوبان حق تعالی و وسائط فیض هستند. ملامحسن تصریح می‌کند دلیل آنکه در بیشتر موارد تنها به پیامبر خاتم ﷺ اشاره می‌شود، این است که چون پیامبر ﷺ کامل‌ترین مخلوق حق تعالی است، این صفات و کمالات به ایشان تخصیص داده شده است، وگرنه مطلق اهل معرفت، انبیاء و اولیاء کامل به ویژه اوصیای اثنا عشر ﷺ را نیز وسائط فیض می‌دانند (همان: ۲۱۷).

او در ضمن بیان افضلیت پیامبر ﷺ بر جمیع مخلوقات، نسبت به معنا و مقصود

روایت «نحن الآخرون السابقون» چند وجه را بیان می‌کند:

۱- «الآخرون خلقًا والأولون قصدًا».

۲- «الآخرون خلقًا من حيث الأبدان والأولون خلقًا من حيث الأرواح».

۳- «الآخرون بحسب الاستكمال والتعلم من الملائكة فى العالم السفلى وبحسب

الظاهر والأولون من حيث التكميل والتعليم لهم فى العالم العلوى وبحسب الباطن».

۴- «ووجه آخر ألفت وأشرف، وهو: الآخرون فى سلسلة العود والأولون فى سلسلة

البدو، وهذا المعنى لا يدركه إلا الخواص، وقليل ما هم»^۱ (همو، ۱۴۱۴: ۶۲۷/۱).

او قضاوت صریح میان این وجوه نکرده است، اما با توجه به مبانی و تصریحات

دیگر وی، بیان نخست تام نمی‌باشد؛ زیرا مستلزم عدم وجود عینی و مستقل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در قوس نزول است. وجه دوم و سوم با مبانی و تصریحات او سازگار

است، اما از سیاق کلامش در وجه چهارم چنین به ذهن متبادر می‌شود که از نظر فیض

کاشانی، سخن نهایی و ادق وجه چهارم است؛ همچنان که در شأن حق تعالی گفته

شده است: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾ (حدید/۳). انسان کامل محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که

مظهر اسم اعظم است (همو، ۱۴۲۸: ۳۷۲/۱)، اول و آخر است.

تفصیل سخن این است که اسماء جزئی، از فروع اسماء کلیه‌اند و مظاهر اسماء

جزئی، فرع و ظل مظاهر اسماء کلی‌اند (همان). به این ترتیب، احاطه اسماء کلی بر

اسماء جزئی و نیز احاطه مظاهر اسماء کلی بر مظاهر اسماء جزئی، احاطه سعی است.

بر این اساس، احاطه مظهر تام و اکمل اسم اعظم، اصل و ظاهر سایر مظاهر است.

نسبت آن مظهر به جمیع ممکنات همچون نسبت نفس به صور علمی‌اش می‌باشد.

به این ترتیب همچنان که نفس، اول و آخر است و نسبت به صورت‌های علمی‌اش

شمرده نمی‌شود، انسان کامل محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اول و آخر است و نسبت به سایر ممکنات،

که تجلیات و فروع اویند، شمرده نمی‌شود.

موضوع دیگری که فیض به کینونت سابق پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشاره می‌کند، در تقسیمات

۱. به نظر می‌رسد تفاوت فرض دوم و چهارم در این است که در فرض دوم، وجود ایشان در مرتبه‌ای از

مراتب است؛ اما در فرض چهارم، وجود ایشان احاطه بر تمام مراتب داشته و به منزله یک مرتبه است،

وگر نه تداخل اقسام لازم می‌آید.

انسان کامل است. وی انسان کامل را نبی یا ولی می‌داند. از نظر او، هر یک از این دو مقام، دو گونه متصور است (همو، ۱۳۸۷ الف: ۲۱۴): نبوت مطلقه و نبوت مقیده و نیز ولایت مطلقه و مقیده.

نبوت مطلقه، نبوت حقیقی، ازلی و ابدی است و صاحب این مقام، خلیفه اعظم، قطب‌الاقطاب، انسان کبیر، آدم حقیقی است که از او با عناوینی چون قلم‌الاعلی، عقل اول و روح اعظم یاد می‌شود و این کلام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي» ناظر به این مرتبه است. هر علم و هر عملی به این مرتبه مستند است و جمیع مراتب و مقامات به آن ختم می‌شود (همو، ۱۴۲۸: ۳۰۲/۲). ولایت مطلقه، باطن نبوت مطلقه و حقیقتی ازلی و ابدی است و صاحب این مرتبه، فانی در حق و باقی به بقای اوست و این کلام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام: «كنت ولياً و آدم بين الماء والطين» به این مرتبه اشاره دارد (همو، ۱۳۸۷ الف: ۲۱۵).

نبوت مقیده، همان نبوت تشریحی است که نبی، رسالت انبیا از مبدأ و معاد و تأدیب انسان‌ها با احکام و اخلاق را بر دوش دارد (همان). ولایت مقیده نیز مانند نبوت تشریحی است (همان)؛ به این معنا که مربوط به مرتبه طبیعت و احکام خاص این نشئه می‌باشد.

این مراتب در هر انسان کاملی به یک میزان ظهور کرده است. ظهور کامل اعتدالی کمالات نبوت مطلقه در پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ظهور کامل اعتدالی ولایت مطلقه در امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است. از این رو خاتم نبوت مطلقه، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خاتم ولایت مطلقه، وصی آن حضرت، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است. بر این اساس، نبوت همه انبیاء و ولایت همه اولیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام، ظل و ذیل نبوت ازلی و ابدی پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ولایت ازلی و ابدی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است. اما بدین سبب که عالم ماده از بدو امر، قابلیت پذیرش ظهور جسمانی خاتم نبوت مطلقه را ندارد و از طرفی ایجاد قابلیت در عالم ماده تدریجی است، به حسب ظهور جسمانی، آن حضرت آخرین نبی است و به همین دلیل فرمود: «مثل النبوة مثل دار معمورة لم يبق فيها إلا موضع لبنة، وكنت أنا تلك اللبنة» (همان).

علی‌رغم تصریحات فراوان فیض بر کینونت سابق پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان نخستین

و برترین مخلوق حق تعالی، کلام فیض در سه موضع، که در هر سه، مطلب واحدی را بیان می‌کند، دوپهلوی و مبهم است. او در مسئله خاص مربوط به «أول ما خلق الله» می‌گوید این نخستین مخلوق، جوهری ملکوتی و شریف است که با اسامی متعدد خوانده می‌شود. سپس به روایات مختلف در این باب و وجه تسمیه آن‌ها اشاره می‌کند. وی ذیل روایت «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي» می‌گوید:

«لِإِفَاضَةِ اللَّهِ ﷻ الْحَيَاةَ عَلَى كُلِّ حَيٍّ بِتَوَسُّطِهِ وَإِنَّمَا أَضَافُهُ إِلَى نَفْسِهِ، لِأَنَّهُ الْمَبْعُوثُ إِلَى مَقَامِ الرُّوحِ الْأَوَّلِ» (همو، ۱۴۱۸: ۲۲۵/۱؛ همو، ۱۴۲۵: ۱۳۲؛ همو، ۱۳۸۷: ۶۴).

در نگاه نخست، با نظر به عبارت «المبعوث إلى مقام الروح الأول» چنین می‌نماید که مقصود از اولیت روح پیامبر ﷺ به اعتبار وصول به عقل اول در قوس صعود است، همان معنایی که فیض آن را فهم اهل نظر و نه موحدان خوانده بود؛ در حالی که این امر نه تنها با دیگر عبارات و تصریحات متعدد فیض سازگار نیست، بلکه با استناد روح پیامبر ﷺ به مخلوق اول نیز همخوانی ندارد؛ زیرا حق تعالی با وساطت و از مجرای روح پیامبر ﷺ به هر موجودی افاضه حیات و وجود می‌کند و این امر قطعاً تنها در قوس نزول معنا خواهد داشت. بر این اساس، یا این وجه ضرورتاً ناظر به قوس نزول است یا افاضه وجود به واسطه روح پیامبر ﷺ نیست.

نگارندگان با توجه به تصریحات فیض در اول مخلوق بودن حقیقت پیامبر خاتم ﷺ، ظاهر روایت و بیان وی در وجه تسمیه مخلوق اول به روح، احتمال می‌دهد که مقصود فیض از «المبعوث إلى مقام الروح الأول»، رجوع مظهر به ظاهر، رجوع نبوت مقیده به نبوت مطلقه، رجوع فرع به اصل و اموری از این قبیل باشد. به این ترتیب، عبارات فوق با سایر عبارات فیض کاشانی سازگار می‌شود.

با حل عبارت فوق می‌توان گفت که فیض کاشانی نه تنها روایات خلقت نوری را پذیرفته، بلکه معنای آن روایات را عینیت و وحدت نور پیامبر خاتم ﷺ و عقل اول دانسته است.

۴. علامه طباطبایی

فهم دیدگاه علامه پیرامون مسئله روایات خلقت نوری و طبیعتاً جایگاه وجودی

پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله پیش از عالم طبیعت تا حدودی دشوار است. دو اثر ارزشمند *نهایة الحکمه و بدایة الحکمه* فاقد بحث نبوت است. همچنین علامه در تعلیقات خود بر *اسفار* در ذیل عباراتی که درباره کینونت نفس انسان کامل بیان می‌شود، سکوت اختیار کرده است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۲۴۵-۲۴۶، ۳۳۲ و ۳۷۳). موضع علامه در *المیزان* نیز نسبت به وجود سابق پیامبر صلی الله علیه و آله و لوازم آن ساکت است. با این حال به نظر می‌رسد با کنار هم قرار دادن برخی عبارات آثار مختلف علامه، که در ادامه به چند نمونه از آن‌ها اشاره خواهد شد، این نتیجه حاصل می‌گردد که علامه نیز مانند ملاصدرا، عقل اول را روح و باطن پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله می‌داند.

۱- نمونه‌ای از سکوت علامه درباره جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله، بیان وی در ذیل آیه ولایت است. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه، چهار گونه ولایت را نام می‌برد: ولایت تکوینی حق تعالی، ولایت تشریحی حق تعالی، ولایت تشریحی پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت تشریحی امیرالمؤمنین علیه السلام. او تصریح می‌کند که ولایت تکوینی، ولایت حقیقی، و ولایت تشریحی، ولایت اعتباری است و ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله بر مسلمانان، ولایت تشریحی است که مصادیق آن عبارت‌اند از قیام به تشریح، دعوت به دین، تربیت امت، حکومت و قضاوت میان آن‌ها (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۳/۶-۱۴).

از سوی دیگر، علامه در آثار فلسفی خود برای اصطلاح اعتباری، معانی متعدد نام می‌برد. یکی از این معانی، اعتباریات اجتماعی است. از مصادیق بارز این گونه اعتباریات که وراء ظرف عمل تحقق ندارند، اما در عین حال، بازگشت به امور نفس‌الامری و حقیقی دارند، ریاست و مالکیت است (همو، ۱۴۳۶: ۱۹۰/۲). حاصل دو بیان فوق که یکی از کتاب تفسیری و دیگری از کتاب فلسفی علامه گرفته شده، چنین است:

ولایت تشریحی پیامبر صلی الله علیه و آله از اعتباریات اجتماعی است.

هر آنچه از اعتباریات اجتماعی است، راجع به امور حقیقی است.

پس ولایت تشریحی پیامبر صلی الله علیه و آله راجع به امور حقیقی است و پیشتر بیان شد که آن امر حقیقی، ولایت تکوینی است.

بر این اساس، ولایت تشریحی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام که خاص ایشان است

(همو، ۱۳۹۰: ۱۴۲/۳)، به ولایت تکوینی باز می‌گردد و اثبات ولایت تکوینی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به معنای قرار گرفتن ایشان در سلسله علل وجودبخش است و این امر، ملازم اثبات وجود ازلی حضرت پیش از عالم طبیعت است.

۲- نمونه‌ای دیگر از سکوت علامه، ذیل آیه **﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾** (احزاب/ ۶) به چشم می‌خورد. علامه می‌گوید که اولویت در این آیه در اموری مانند کسب و حفظ منافع و تمامی امور دین و دنیا است (همان: ۳۲۱/۱۶)؛ در حالی که به اقتضای اصول فلسفی وی، اولویت تنها در صورتی که به معنای وجوب و ضرورت باشد، صادق است وگرنه مستلزم ترجیح بلامرجح و محال است. وی تصریح می‌کند که اولویت، یعنی ترجیح یکی از طرفین سلب یا ایجاب بدون وجود هیچ ضرورتی، با تمام اقسامش باطل است (همو، ۱۴۳۶: ۱۰۰/۱).

بنابراین، بر اساس دیدگاه‌های فلسفی علامه، اگر اولویت در آیه به معنای تقدم ضروری نبی بر مؤمنان نباشد، ترجیح بلامرجح لازم می‌آید و اگر به معنای تقدم ضروری باشد، این ضرورت تنها در نظام علت و معلول معنا خواهد داشت که در این صورت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نه تنها در امور دین و دنیا بر مردم اولی است، بلکه علت وجودبخش مؤمنان و صاحب ولایت تکوینی نیز خواهد بود.

اگرچه همان طور که گذشت، در میان آثار مهم علامه، تصریحی به رابطه عقل اول و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نیز کینونت سابق ایشان نشده، اما در کتاب **مهرتابان** که مجموعه‌ای از گفت‌وگوهای علامه است، بر نخستین مخلوق بودن پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم تصریح شده است. در این کتاب، از علامه درباره «أول ما خلق الله» سؤال شده که در پاسخ فرموده است:

[روایات در این باب متعدد است] و چنین تصور می‌کنم که از میان این احادیث، آنچه از همه قوی‌تر و روشن‌تر است، همان «أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر» است» (حسینی طهرانی، ۱۴۲۶: ۳۴۹-۳۵۰).

بر اساس توضیحات علامه، اول مخلوق حق تعالی روح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و به لسان فلسفی عقل اول است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قوس صعود، در حقیقت به سوی چیزی رجوع می‌کند که ابتدا از همان مرتبه نازل شده است (همان: ۳۵۰).

با توجه به مجموع مطالب پیش گفته به نظر می‌رسد که علامه در بیان رأی خویش در این مسئله، بر مسلک صدرالمতألّهین است. او در آثارش، اگرچه به وجود عقلی پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره نمی‌کند، اما این مهم را نفی نیز نکرده است. افزون بر اینکه در کتاب *مهرتابان* (مصاحبات)، وی بر عینیت عقل اول و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تصریح کرده است. با عنایت به این نکته و نیز جامعیت علامه در معقول و منقول، نگارندگان بر این باورند که علامه طباطبایی مانند حکمای سلف، روایات خلقت نوری را صحیح انگاشته و به دنبال این امر، باطن وجود نوری پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را نخستین مخلوق حق تعالی، ازلی و ابدی دانسته است.

نتیجه‌گیری

با تحلیل فلسفی روایات خلقت نوری و نیز بررسی مجموع کلمات سه حکیم برجسته در حوزه معقول و منقول می‌توان گفت:

۱- چنانچه اصل روایات در باب خلقت نوری پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام پذیرفته شود، این امر مستلزم پذیرفتن عینیت صادر نخستین فلسفه با حقیقت و نور معصومان علیهم السلام است.

۲- با وجود اختلافات در کلام ملاصدرا، به نظر می‌رسد ملاصدرا روایات خلقت نوری را پذیرفته، معتقد است که نور پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در حقیقت همان عقل اول است. به عبارت دیگر، اگرچه جسم طبیعی پیامبر صلی الله علیه و آله در گذر زمان حادث شده است، اما حقیقت و باطن وجودی ایشان نخستین مخلوق الهی است.

۳- فیض کاشانی بر اساس قواعد فلسفی - عرفانی خود، پیامبر صلی الله علیه و آله را نخستین و کامل‌ترین تجلی الهی در تمام مراتب تجلیات می‌داند و بر خلاف صدرالمتألّهین و علامه، مکرر بر این مطلب تصریح می‌کند.

۴- با وجود سکوت علامه طباطبایی، با توجه به قرائنی که در کلام وی وجود دارد، می‌توان گفت که علامه نیز روایات خلقت نوری را پذیرفته و به لازمه آن معتقد بوده و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را نخستین متعلق قدرت حق تعالی می‌داند.

کتاب‌شناسی

۱. آشتیانی، میرزاهمدی، *اساس التوحید*، تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷ ش.
۲. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، *التعلیقات*، تحقیق عبدالرحمن بدوی، بیروت، مکتبة الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۳. حسینی طهرانی، سیدمحمدحسین، *مهرتابان*، چاپ هشتم، مشهد، نور ملکوت قرآن، ۱۴۲۶ ق.
۴. دیلمی، حسن بن ابی‌الحسن محمد، *غرر الاخبار و درر الآثار فی مناقب ابی‌الانمۃ الاطهار علیهم السلام*، تصحیح اسماعیل ضیغم همدانی، قم، دلیل ما، ۱۴۲۷ ق.
۵. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، *اسرار الآیات*، مقدمه و تصحیح محمد خواجه‌جوی، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۰ ش.
۶. همو، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه*، چاپ سوم، حاشیه علامه طباطبائی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م.
۷. همو، *الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیه*، مقدمه و تصحیح و تعلیق سیدجلال‌الدین آشتیانی، چاپ هشتم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۳ ش. (الف)
۸. همو، *العرشیه*، تصحیح غلامحسین آهنی، تهران، مولی، ۱۳۶۱ ش. (الف)
۹. همو، *المبدأ و المعاد*، تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۴ ش.
۱۰. همو، *المشاعر*، به اهتمام هانری کرین، چاپ دوم، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۳ ش. (الف)
۱۱. همو، *المظاهر الالهیة فی اسرار العلوم الکمالیه*، تصحیح و تحقیق و مقدمه سیدمحمد خامنه‌ای، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۷ ش.
۱۲. همو، *تفسیر القرآن الکریم*، تصحیح محمد خواجه‌جوی، چاپ دوم، قم، بیدار، ۱۳۶۱ ش. (ب)
۱۳. همو، *شرح اصول الکافی*، تصحیح محمد خواجه‌جوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.
۱۴. همو، *شرح اصول کافی؛ حقیقت توحید (۲)*، ترجمه شهربانو محلاتی، تهران، برگ سبز، ۱۳۹۳ ش. (ب)
۱۵. همو، *مجموعه رسائل فلسفی صدر المتألهین*، تحقیق و تصحیح حامد ناجی اصفهانی، تهران، حکمت، ۱۳۷۵ ش.
۱۶. همو، *مفاتیح الغیب*، تصحیح محمد خواجه‌جوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۳ ش. (ب)
۱۷. طباطبائی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ ق.
۱۸. همو، *بداية الحکمه*، چاپ بیست و هشتم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۹۱ ش.
۱۹. همو، *نهایة الحکمه*، چاپ هشتم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۳۶ ق.
۲۰. فیض کاشانی، محمدحسین بن شاه مرتضی، *الشفای*، تصحیح مهدی انصاری قمی، تهران، لوح محفوظ، ۱۳۸۳ ش.
۲۱. همو، *الکلمات المکنونه (چاپ کنگره فیض)*، تصحیح علیرضا اصغری، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری، ۱۳۸۷ ش. (الف)
۲۲. همو، *المعارف*، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری، ۱۳۸۷ ش. (ب)
۲۳. همو، *الوافی*، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ ق.

۲۴. همو، انوار الحکمه، قم، بیدار، ۱۴۲۵ ق.
۲۵. همو، علم الیقین فی اصول الدین، تصحیح محسن بیدارفر، قم، بیدار، ۱۴۱۸ ق.
۲۶. همو، عین الیقین الملقب بالانوار و الاسرار، بیروت، دار الحوراء، ۱۴۲۸ ق.
۲۷. همو، قرة العیون فی اعز الفنون (چاپ کنگره فیض)، تصحیح حسن قاسمی، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری، ۱۳۸۷ ش. (ج)
۲۸. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۲۹. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار (ع)، چاپ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۳۰. مدرس نزوی، آقاعلی بن عبدالله، مجموعه مصنفات حکیم مؤسس آقاعلی مدرس طهرانی، مقدمه و تنظیم و تصحیح و تحقیق محسن کدیور، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۸ ش.
۳۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، الاختصاص، تصحیح علی اکبر غفاری و محمود محرمی زرنندی، قم، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
۳۲. میرداماد، میرمحمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی، التعلیقه علی اصول الکافی، تصحیح مهدی رجائی، قم، خیام، ۱۴۰۳ ق.
۳۳. همو، الرواشح السماویة فی شرح الاحادیث الامامیه، قم، دار الخلافه، ۱۳۱۳ ق.
۳۴. همو، القیسات، تصحیح مهدی محقق، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ ش. (الف)
۳۵. همو، جذوات و مواقیت، حاشیه علی بن جمشید نوری، تحقیق علی اوجبی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۰ ش.
۳۶. همو، مجموعه مصنفات، به اهتمام عبدالله نورانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵-۱۳۸۱ ش.
۳۷. همو، نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و اثبات جدوی الدعاء، تصحیح حامد ناجی اصفهانی، قم - تهران، هجرت - میراث مکتوب، ۱۳۷۴ ش. (ب)